هو العلیم

اهمیت عیب‌پوشی و خطرات افشای عیوب

خلائق

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷

- مجلس سوم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

«فَلَوِ اطَّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبِى غَيرُک مَا فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجِيلَ العُقُوبَةِ لَاأجْتَنَبتُهُ لا لِأَنَّک أَهوَنُ النَّاظِرِينَ وَ أَخَفُّ المُطَّلِعِينَ بَل لِأَنَّک يا رَبِّ خَيرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحكمُ الحَاكِمِينَ وَ أَكرَمُ الاكرَمِينَ؛ اگر بر گناهم امروز کسی مطلع می‌شد غیر از تو، من انجام نمی‌دادم و همچنین اگر تعجیل در عقوبت تو بود و از تعجیل در عقوبت تو ترس داشتم اجتناب می‌کردم و این نه به این جهت است که تو نسبت به اعمال و رفتار ما نظارت نداری و آگاه نیستی و اطّلاعت اطّلاع ناقص است، بلکه به خاطر این است که تو بهترین ساتر و پوشاننده عیوب هستی و از همه حاکمان و حکمرانان و حکم‌کنندگان کارت متقن‌تر

و محکم‌تر و استوارتر است و در کرامت از همه کریمان کرامت و بزرگواری تو بیشتر است.»

امام سجّاد علیه السّلام در اینجا دو مطلب را متذکر می‌شوند که مسئله بسیار مهمّی است و متأسفانه خصوصاً امروزه ما مشاهده می‌کنیم که نسبت به این مطالب توجّه چندانی نمی‌شود و آن عیب‌پوشی خلائق است و در مقابل افشا عیوب مردم که کار بسیار زشت، ناپسند، وقیح و قبیحی است.

انسان عیبی که از یک شخص می‌داند و اطّلاع دارد بیاید آن عیب را افشا کند. شخصی پیش شخص دیگر سرّی را به امانت گذاشته، انسان تا وقتی که با او می‌خندد بر سر یک سفره می‌نشیند آن سرّش را هم نگه می‌دارد. وقتی که بین [آنها] قضیه و مسئله‌ای پیش بیاید نقاری پیش بیاید آن سرّ را افشا کند؛ چقدر کار زشت است، چقدر کار قبیح است، چقدر کار بی‌شرمانه‌ای است. انسان از شخصی یک عیبی سراغ دارد، یک کار خلافی کرده کسی هم خبر ندارد، این مطّلع می‌شود. این بیاید و پیش او برود و بگوید که: آقا من از این عیب تو اطّلاع دارم یا فلان کار را انجام

می‌دهی یا عیبت را افشا می‌کنم! خیلی کار قبیحی است. حیوان این کار را انجام نمی‌دهد ولی این انسان دوپا این حیوان دوپا می‌آید و این کارها را می‌کند. واقعاً انسان چه چیزهایی مشاهده می‌کند!

امام علیه السّلام می‌فرماید: **فَلَوِ اطَّلَعَ الیومَ عَلَی ذَنبِی غَیرُک مَا فَعَلتُهُ؛** اگر غیر از تو کسی بر گناه من اطّلاع پیدا می‌کرد من نمی‌آمدم این کار را انجام بدهم. آبرویم می‌رود آبرویم می‌رود، هیچ‌کس نمی‌آید آبروی خودش را در معرض حراج بگذارد، سعی می‌کند که گناهش مخفی باشد خطایش مخفی باشد، کسی از او اطّلاع پیدا نکند. آن مسئله **وَ لو خِفتُ تَعجِیلَ العُقُوبَةِ** یک مطلب دیگری است که بعداً به توضیح آن می‌پردازیم.

حالا در این فقره اوّل که حضرت می‌فرمایند اینکه من می‌دانم فقط تو می‌دانی و خیالم جمع است، تو بدانی عیبی ندارد خدایا! کسی دیگر نداند. تو بدانی نمی‌آیی فاش کنی: آی خلائق بدانید فلان بنده من فلان کار را انجام داده، فلان عمل حرام را مرتکب شده، نه! خدا این‌طور نیست. خدا به این کیفیت نیست، خدا عیب را می‌پوشاند.

این مسئله یک جنبه توحیدی دارد و یک جنبه فلسفی؛ جنبه فلسفی آن این است که: کلّ وجود و نظام عالم وجود بر اساس خیر است و جنبه رحمت غالب است بر جنبه غضب. **یا مَن وَسِعَت رحمته کلّ شیء، اللَهمَّ إنّی أسأَلُک بِرَحمَتِک الَّتِی وَسِعَت کلَّ شیء** این رحمت و جنبه غلبه رحمت با افشا عیب منافات دارد. عیب زشتی است، پلیدی است، نقصان است، ظلمت است، کدورت است. جنبه رحمت پروردگار همیشه غالب است بر جنبه غضب او، لذا اثرش هم در عالم خارج ابراز رحمت است، ابراز زیبایی است، پوشاندن زشتی است، پوشاندن نقصان است.

إنّ الله جمیل و یحب الجمال خدا جمیل است و جمال را دوست دارد؛ یعنی ظهور خودش در مظاهر جمالیه را هم دوست دارد چون اثر خودش است. دیدید وقتی یک خطاط خط می‌نویسد هی به خط خودش نگاه می‌کند! یک نقاش وقتی یک تابلو می‌کشد می‌گذارد جلویش و هی شروع می‌کند به نگاه کردن. نگاه کردن ندارد خودت کشیدی دیگر! نه، کیف می‌کند، عجب! این اثر من است، این زاییده

من است. نفس خودش را در این تابلو می‌بیند، ظهور خودش را در این تابلو می‌بیند. آن [خطاط] ظهور خودش را در این خط می‌بیند، در این کشیدن، در این قوس، در این جزرومدی که به این قلم می‌دهد. احساس می‌کند خودش دارد می‌رود بالا، خودش می‌رود پایین، خودش کشیده می‌شود. این لامی که می‌آورد و به این کیفیت برمی‌گرداند آن خودش را در این لام مشاهده می‌کند، چطور در کاغذ نقش بسته و از اینکه به این کیفیت ظهور پیدا کرده انبساط پیدا می‌کند.

می‌گویند میرعماد، این خطهایی که می‌نوشت خودش هم فقیر بود می‌آمدند از او به قیمت گزاف بخرند ولی نمی‌داد. همین‌طور در فقر بود و این خطهایش همین‌طوری روی همدیگر بار می‌شد و این نمی‌فروخت. حالا مثلًا یکی به زور می‌آمد [خرید] می‌کرد. دلش نمی‌آمد آن اثرش که از او ظهور پیدا کرده آن اثر از او برود بیرون. اگر احساس می‌کرد این خط از این خانه رفت بیرون انگار یک تکه از وجودش دارد کنده می‌شود، یک قسمتی از وجودش کنده شد!

این ظهور خداست؛ یعنی ظهور خدا به این کیفیت است که زیبایی را ظاهر کند، زیبایی را در معرض تماشا قرار بدهد. انسان‌ها هم همین‌طور هستند انسان‌ها! چرا مستحب است وقتی که انسان می‌خواهد از منزل بیرون بیاید محاسن خودش را شانه کند؟ به خاطر اینکه خدا از ژولیده پولیدگی بدش می‌آید. پیغمبر هر وقت می‌خواستند از منزل بیرون بروند موها و محاسن‌شان را شانه می‌کردند، عطر استعمال می‌کردند، لباس نظیف می‌پوشیدند، در آینه نگاه می‌کردند که لباس‌شان کثیف نباشد، لک نباشد، ظاهرشان اراسته باشد. تا اینکه همین‌طور یک عمامه بپیچد و با یقه [کج] و ریش یکی این‌طرف رفته یکی آن‌طرف، این‌جور بیاید بیرون [بگوید] ما به این کارها کار نداریم! نه بابا، چی‌چی کار نداریم؟! دنیا حساب کتاب دارد، انسان باید منظم باشد و مرتب باشد. هر چیزی روی حساب و کتاب است.

انسان می‌خواهد خودش را به شکلی دربیاورد که در مرئی و منظر دیگران زیبا جلوه کند و این یک

غریزه است، چه در مرد چه در زن تفاوتی نمی‌کند. گفت:

پری رو تاب مستوری ندارد *** چو در بندی سر از روزن درآرد

هی می‌خواهد خودش را نشان بدهد، می‌خواهد خودش را به دیگران ارائه بدهد؛ من این هستم حُسنم این است، زیبایی‌ام این است، به این کیفیت است. اینجا دیگر حکایات بسیار است و مطالب زیاد.

آن‌وقت [روی] همین جهت، خدا نسبت به بندگان هم می‌خواهد بندگانش آنچه که از آنها به منصه ظهور می‌آید همه نیکی و جمال باشد عیب نباشد. تعدّی حرام است، انسان بیاید تعدّی کند، به مال یک شخصی تعدّی کند، به منزل یکی تعدّی کند. چرا؟ چون آن جمال از بین می‌رود به جای او خشونت و پرخاشگری و عداوت و قساوت و دشمنی جایش را می‌گیرد و این برخلاف جمال است، برخلاف زیبایی است، برخلاف آن رحمت و عطوفت است. ظلم حرام است، چرا حرام است؟! چون ظلم برخلاف جمال است، ظلم کدورت است،

ظلم ناپاکی است، ظلم نقصان است. وضع الشیء فی غیر موضعه؛ شما یک چیزی را در غیر از موضع و جای خودش بگذارید. این نامناسب است، نازیباست.

به‌طور کلّی تمام اساس عالم، بر اساس جمال پایه‌ریزی شده و اساس دین و شریعت بر اساس جمال پایه‌ریزی شده است. آنچه که زیباست از نقطه نظر شرع به آن امر شده است، آنچه که نازیباست از آن نهی شده. چرا شُرب خمر حرام است؟ به خاطر اینکه انسان را از آن حالت طبیعت و انسانیت که حالت زیبایی است خارج می‌کند به یک عالم حیوانی، کسی که شُرب خمر می‌کند هیچ چیزی حالیش نیست، عربده می‌کشد.

یک‌وقت من رفته بودم در یک جایی هتلی بودم، آمده بودم قسمت رزروشن داشتم کارها را انجام می‌دادم. [لحن] صحبت هم عادی بود بلند نبود، آن دو نفری که آنجا بودند گفتند: یک‌قدری آهسته صحبت کنید الان چند نفر اینجا نشستند با کامپیوتر مشغول‌اند. من نگاه کردم دیدم بله، نشستند و

صدایم را آوردم پایین، گفتیم بسیارخب.

فردا شب تقریباً دیروقت بود ساعت یازده و نیم بود من آمدم در هتل نشسته بودم. من به جای آنها داشتم با کامپیوتر نامه‌هایم را نگاه می‌کردم و پاسخ می‌دادم. یک‌دفعه دیدم از کنار سالن دو نفر دارند می‌آیند عربده می‌کشند داد می‌زنند، اصلًا تمام صدایشان تا آن ته سالن [می‌رود.] خیلی [شوکه] شدم، کی هستند مرتیکه‌ها که آمدند، ساعت یازده و نیم است خجالت نمی‌کشند! آمدم جلو دیدم همان دو تا دیشبی‌ها هستند همان‌هایی که به من می‌گفتند آقا صدایتان را [پایین] بیاورید! مست کرده بودند، همان دیشبی حالا مست کرده بود، داد می‌زد انگار در بیابان است. آمدم گفتم: ساکت باش. صدایش را آورد پایین. مست کرده، مستی او را از آن حالت انسانیت خارج کرده رفته در حیوان. در خیابان خر دیدید! هیچ ملاحظه می‌کند این ناظر محترم دارد بهش نگاه می‌کند؟ مردم ایستادند. عربده می‌کشد صدایش را ول می‌دهد که انگارنه‌انگار کسی هست و کسی نیست. نمی‌فهمد فهم ندارد بیچاره! خدا این‌طوری خلق کرده.

آن‌وقت انسان هم می‌شود مثل همین حیوان، لذا شُرب خمر برای همین حرام شد وگرنه غیر از این که چیزی نیست مایعی است. انسان را از آن حالت انسانیت، از حالت تعقل خارج می‌کند به حال بهیمیت، از جمال بیرون می‌آورد به صورت نازیبا و زشت آن را خارج می‌کند. دزدی همین است، قمار همین است، سایر مفاسد همین است. تعدّی همین است، رشوه همین است، تقلب همین است، خیانت همین است.

تمام محرّمات را شما نگاه بکنید می‌بینید در قبال جمال است، همه اینها در مقابل و در تقابل با جمال قرار گرفته و همه اینها مبعّد است. تمام اینها انسان را از آن خارج می‌کند و برخلاف آن مسیر که مسیر جمال است انسان را سوق می‌دهد که وادی وادی ظلمات و کدورت و ابتعاد است. خدا می‌خواهد مظاهرش در دنیا مظاهر جمال باشد لذا بدترین چیز این است که انسان بیاید و عیب یک نفر را افشا کند، عیب یک شخص را بیاید و بگوید.

یک‌وقت با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در

خدمت مرحوم آقای حدّاد در کربلا بودیم بعد از سفری که از حج مراجعت کردیم ایشان [مرحوم آقا] صحبت یک نفر را کردند که ازدواج کرده بود پسر یکی از همان افرادی که در مسجد بود و می‌آمد بعد متوجّه شدند که علی‌کل‌حال خطایی صورت گرفته و دیگر آن ازدواج منجر به جدایی شد. بعد مرحوم آقا فرمودند: وقتی که آن شخص یعنی پدر داماد متوجّه این خطا و اشتباه شد، آن طرف مقابل [هم] از مقام انکار برآمد و این تلاش خودش را کرد تا این مطلب را به اثبات رساند که این هم‌چنین قضیه‌ای بوده. آقای حدّاد خیلی ناراحت شدند و گفتند: چرا این کار را کرد؟! می‌رفت زنش را طلاق می‌داد جدا می‌شدند. چرا آمد این را افشا کرد؟ چرا این را اثبات کرد؟ بالاخره آن هم یک بنده خدایی است، آن هم می‌خواهد زندگی کند، تو برو طلاق بده مسئله دیگر تمام می‌شود! از این کار و قضیه خوششان نیامد که انسان بیاید این کار را بکند و این خیلی مسئله مهمّی است.

ظاهراً حدیث قدسی هم داریم مسلّم روایت را دیدم اما شک دارم بین حدیث قدسی که خدا

می‌فرماید: هیچ‌کس نیست که آبروی بنده مؤمن مرا ببرد و گناه مخفی او را افشا کند الا اینکه تا زمان حیات خودش من همان مصیبت را برای او به‌وجود خواهم آورد و همان را بر سر او خواهم آورد، همان کاری که او کرده برایش تا وقتی که زنده است برایش پیش می‌آورم. خودمان هم در این دنیا می‌بینیم که چه خبر است دیگر. خیلی بد و زشت است، اصلًا بعضی‌ها هستند فقط به دنبال این هستند که بروند از افراد نقاط ضعف به دست بیاورند و آن نقاط را بگذارند لای نمی‌دانم پیاز و این چیزها تا اینکه مثلًا یک وقتی یک روز مبادایی بیایند و آن را مورد سوء استفاده قرار بدهند.

آدم به خاطر اینکه بخواهد از حریفش جلو بیفتد، بیاید یک مسئله مخفی آن شخص را افشا کند، یعنی چی؟ آیا این کار برای خداست که آدم به خاطر غلبه بر حریفش بیاید عیب او را بگوید؟! بیاید عکسش را پخش کند، بیاید یک کاری که هیچ‌کس خبر ندارد حالا فرض کنید که رفته یک جا: آی این در فلان‌جا رفته! چقدر این کار شرم‌آور و قبیح است، چقدر این

کار وقیح است. آن‌وقت می‌شود بگوییم دیگر این شخص برای خدا کار می‌کند؟! می‌توانیم بگوییم نیت این شخص نیت [الهی است؟] چه نیتی؟ چه قصدی؟!

یک وقتی من داستانی از یک مسیحی می‌خواندم حالا چون دقت ندارم خیلی تعجب کردم. واقعاً ببینید این مردم دین ندارند ولی فطرت دارند، انسان هستند آدم هستند. آن‌وقت ما چی هستیم!

الان یک قضیه‌ای در ذهنم آمد: می‌گویند کمال الملک نقاش معروف که قبرش هم در نیشابور است، این نقاش خیلی معروفی بود ولی از نظر التزام به مسائل و دیانت حالا دیگر خدا می‌داند ما که خیلی اطّلاعی نداریم. یک‌وقت یک شخصی با او یک اختلافی داشت و آمده بود از طرف این امضای او را جعل کرده بود، یک نامه‌ای نوشته بود راجع به بعضی از زمین‌ها برای قسمت طهران بود. آنها وقتی که نگاه کردند خیلی تعجب کردند، چون کمال الملک را می‌شناختند مرد محترمی بود، خیلی آدم با عنوانی بود برای خودش بیاوبرویی داشت و سُکنایش در همین نیشابور بود.

آنها به این نامه شک می‌کنند، سه نفر از طهران می‌آیند به نیشابور که نسبت به این قضیه تحقیق کنند که واقعاً این نامه این است یا اینکه قضیه چیست. این نگاه می‌کند و متوجّه می‌شود می‌گوید: نه این که نامه من نیست. متوجّه می‌شوند که آن شخص امضا را جعل کرده و برای اینکه به یک منافع و مطامعی برسد اسم ایشان را کشیده وسط. آنها می‌گویند که شما تقاضا کنید که چون این شخص [جعل امضا] کرده ما ایشان را تحت تعقیب قرار می‌دهیم و پدرش را درمی‌آوریم و می‌خواستند حکم خیلی سنگینی هم به او بدهند. ایشان می‌گوید: نه من این کار را نمی‌کنم. هرچه اصرار می‌کنند می‌گوید نمی‌کنم. می‌گوید امضا امضای من نیست این شخص این کار را هم کرده، ولی من نمی‌خواهم به واسطه این کار یک صدمه‌ای به این شخص برسد، این شخصی که دشمن من هست حتی با هم اختلافات و مسائلی داشتند اگر شما تضمین می‌دهید که او را تعقیب نکنید من در اینجا می‌نویسم و امضا می‌کنم که این نامه و امضا، نامه و امضای من نیست. اگر شما

تضمین نمی‌دهید من هم این کار را نمی‌کنم. آنها چون گفتند که ما نمی‌توانیم این تضمین را بدهیم؛ چون مسئله دست ما نیست، باید برود محکمه و قضیه به آنجا مربوط می‌شود. این شخص حاضر نشد.

جالب اینجاست خیلی وقت پیش بود این قضیه را خواندم این‌طور که در ذهنم است مثلًا وقتی که از اینها چون دولتی بودند پذیرایی هم شده بوده حتی از این نوشیدنی‌ها! هم در خانه‌اش پیدا شده و با این کیفیت بود. می‌خواهم بگویم این‌جور آدمی بودند ولی شما ببینید چقدر این شخص شخص با وجدانی بوده، شخص انسانی بوده، شخص با کرامتی بوده. البته خودش نخورد آنها خوردند، گفته بود من نمی‌خورم مدتی است دیگر نمی‌خورم حالا یا توبه کرده بوده یا هرچه بوده گفته بود من مدتی است از این چیزها نمی‌خورم. ولی از مهمان‌هایش به نحو اتم پذیرایی کرده بوده! پذیرایی را می‌کرده، حالا خودش محروم بوده ولی مهمان‌هایش را به یک نوایی می‌رسانده!

شما نگاه کنید او با این وضع می‌گوید من این کار

را نمی‌کنم. شما را به خدا ما به اندازه این [شخص]، که متشرع هستیم و شیعه هستیم و اهل نماز و روزه و محاسن و امثال ذلک و مبلغ دین و ... این‌قدر مروت داریم؟ این‌قدر مروت در ما هست؟ او که دشمنش بود و امضایش را زیر نامه جعل کرده بود این‌طور بخشید، ما می‌رویم از هزار سوراخ و سُنبه برمی‌داریم می‌کشیم بیرون! این دین ماست! دین ما این است! آن‌وقت کدام یک از دو طرف مسلمان هستیم؟ به ما می‌گویند مسلمان یا به آنها می‌گویند مسلمان؟! امام سجّاد که این‌طور نیست.

امام می‌فرماید: اگر غیر از تو کسی مطّلع می‌شد من انجام نمی‌دادم، من گناه نمی‌کردم؛ چون دیدم تو ستارالعیوب هستی گناه کردم. گفتم با خدا کنار می‌آییم حالا مشکل نداریم! با غیر خدا نمی‌شود کنار آمد. از خدا ترس نداریم، خدا از خودمان است، خیلی با خدا مشکل نداریم. ترس ما از بندگان خداست، از مخلوق خداست، با آنها نمی‌توانیم چکار کنیم!

بزرگان نسبت به این قضیه خیلی تأکید داشتند.

کم مجالسی می‌شد که ما در خدمت آنها بودیم و اگر نظیر این مسائل پیش می‌آمد ما احساس می‌کردیم طرحش برای آنها خوشایند نیست، دعوت به سکوت می‌کردند، [دعوت] به گذشت می‌کردند. حتی می‌گفتند از ذهنتان هم این چیزها را پاک کنید، اصلًا خوب نیست این چیزها در ذهن باشد. انگار همین واقعه‌ای که انسان آن واقعه را در ذهن خودش نگه دارد چه بخواهد و چه نخواهد در نفسش تأثیر می‌گذارد، آن اثر بد خودش را دارد. به عکس، اگر انسان از رفیقش یک واقعه خوب، یک انفاقی از رفیقش در نظر بگیرد هروقت به یاد او می‌کند انبساط پیدا می‌کند. یک کار خیری که از رفیقش در یادش است هروقت به نظرش می‌آید یک حالت بهجتی به انسان دست می‌دهد. یا اینکه کار خلاف، خلاف که می‌آید حالت غم حالت کدورت پیدا می‌شود. چرا انسان این را در ذهنش نگه دارد؟!

گاهی اوقات می‌شود من یک‌دفعه یک قضیه‌ای در ذهنم می‌آید به‌طور ابهام، قضیه خوبی نیست حالا هر چی تا می‌بینم آمد، هنوز مبهم است بخواهم فکر کنم می‌رسم به تفصیل، فوری رد می‌کنم اصلًا برود

دیگر پی آن را نمی‌گیرم. اگر یک‌خرده رویش فکر کنم این خصوصیاتش چطوری بود، این‌طرف آن‌طرف، خراب شد باختم! او می‌آید و اثر خودش را می‌گذارد، می‌آید آن ظلمت را ایجاد می‌کند، کدورت را ایجاد می‌کند. ولی به عکس، وقتی که می‌بینم یک مسئله و قضیه خوبی، یک داستانی، یک واقعه‌ای یک چیزی که هست و مثلًا قبلًا اطّلاع داشتم وقتی می‌آید می‌نشینم یک‌خرده فکر می‌کنم زوایایش را [بررسی می‌کنم] دیگر کاملًا روشن می‌شود می‌بینم چقدر باز شدم، چقدر باز شدم، حالت سرور و بهجت و حالت انبساط پیدا کردم. [این] جمیل است آن زشت است. این زیباست آن مشبّه است، این نور دارد آن ظلمت دارد. درست در قبال هم و در مقابل هم قرار دارد.

آن کسانی که به دنبال این مسئله هستند قدم از قدم در سلوک برنمی‌دارند، امکان ندارد. آن [کسی] که در این فکر است برود نگاه کند ببیند آها لابه‌لا این‌طرف و آن‌طرف یک چیزی می‌تواند پیدا کند بکشد بیرون بیاورد بگذارد اینجا، این آدم هزار سال

ذکر یونسیه بگوید انگار در گوش حمار آمده دارد می‌گوید. هیچ فایده‌ای ندارد، برود رد کارش، اقلًا به دنیایش برسد!

دو سه روز پیش بود یک عکسی دیدم یک بنده خدایی بود از همین‌هایی که مخالف با عرفان هستند خیلی به حالش تأسف خوردم. اصلًا وقتی نگاه به چهره‌اش کردم حالا تعبیر که درست نیست حالا هر چی دیدم این از صورت بشری خارج شده از صورت بشری! تبدیل شده به یک شخص دیگر، صورتش سیمایش، نفسش، اصلًا نفسی که در خلاف مُهر خورده، ریخته شده، قالب‌بندی شده. اینها اصلا به‌طور کلی دیگر گوش‌شان حق را نمی‌شنود، قلب‌شان حق را نمی‌فهمد، فقط به دنبال این هستند که آنچه که مَنوی نفس خودشان هست به هر کیفیت و شکلی آن را به دست بیاورند، فقط به دنبال این هستند. کاری ندارند به اینکه صحیح است صحیح نیست هیچی کار ندارند. اگر امام زمان علیه‌السّلام هم ظهور کند بیاید بگوید مسئله این است، می‌گوید این هم اشتباه می‌کند می‌گوید این هم اشتباه می‌کند؛ چون نفس قالب‌بندی شده از اینجا حرکت نمی‌کند،

یعنی انسان به اینجا می‌رسدها!

آدم می‌رسد به اینجایی که دیگر دنبال نفسش می‌رود، دنبال این که حق چی هست نمی‌رود، فقط دنبال این است آن که من الان دارم مطرح می‌کنم، آن که من دارم الان می‌گویم و پخش می‌کنم این زمین نماند، این زمین نیفتد، این برایش مهم است. خب اگر شد با همین عبارت‌ها با همین کتابها، با همین اطّلاعات با همین ضَرَبَ ضرب‌ها اگر با این شد شد، اگر نشد به مسائل دیگر می‌پردازیم، اگر شد دروغ می‌گوییم اگر شد تهمت می‌زنیم، اگر شد ... هست‌ها شوخی نیست‌ها!

یک شخصی نقل می‌کرد می‌گفت در یک مجلسی بودیم دیدیم که دارند به یک نفر تهمت می‌زنند اصلًا، گفتم که آخه شما دارید به این تهمت می‌زنید. می‌گویند نه این اشکال ندارد، برای اثبات موقعیت ما اشکال ندارد! تهمت هم بزنیم چه اشکال دارد؟! می‌گوییم بابا این را که می‌دانیم حالا طرف هر چه هست این کاره که دیگر نیست، یک چیزی بگو بماسد. گفت که نه این این‌طور است! حالا ادعای

سلوک هم می‌کنیم! ادعای راه خدا هم می‌کنیم! این راه خدا این است؟! خدا به داد آدم برسد، آدم به یک جایی می‌رسد که برای اثبات مسیر ناحق خودش خود را محق می‌داند که به یک مؤمنی تهمت بزند، اصلًا آدم نمی‌فهمد که جریان چیست، یعنی تا کجا انسان پیش می‌رود. اینها همه حبال شیطان است که انسان را با اینها به سمت و سوی خودش می‌کشاند و از آن جاده انسان را منحرف می‌کند.

سالک فقط باید به خودش نگاه کند، اصلًا نباید به این فکر باشد که یک روزی بر سر خودش می‌آید یا نمی‌آید، حالا گیرم بر سر خودش در این دنیا نیامد، گیرم که در آن دنیا هم خدا مؤاخذه نکرد. ما را چه به اینکه بیاییم و عیب یک شخصی را عیب یک فردی را که کسی [نمی‌داند،] حالا یک عیبی است که همه می‌دانند، خب می‌دانند دیگر چیزی را که نمی‌داند چرا انسان بیاید آن را بگوید، مطرح کند؟ چرا اصلًا در نفس خودش بیاورد؟ همین آوردن در نفس این خودش اوّل ضرری که در اینجا به وقوع می‌پیوندد متوجّه خود انسان است. حالا ضررها و مسائل و تبعات دیگر به جای خودش محفوظ، اوّل متوجّه

خود انسان است.

همین‌که شما می‌آیی و یک عیب و یک قضیه را در خودت نگه می‌داری که یک روزی بگویی از همان‌موقع راهت با خدا بسته شد، از همان‌موقع قفل شد، دیگر این نفس نفس سابق نیست، بسته شد، نماز که بخوانی نمازت ارزش ندارد، قرآن که بخوانی ارزش ندارد. قرآن در صورتی تأثیر می‌گذارد که نفست باز باشد، نه اینکه نفست بسته باشد. آنجا قرآن را از اوّل تا آخرش هم دوره کنی انگار دارد می‌خورد به این و برمی‌گردد دیگر این تو نمی‌رود، در نفس نمی‌رود، می‌آید می‌خورد برمی‌گردد می‌خورد کمانه می‌کند و می‌رود، از اوّل تا آخر هم بخوانی فایده‌ای ندارد. نماز که می‌خوانی انگار چوب دارد نماز می‌خواند، همین چوب، چوب‌هایی که کوک می‌کنند و بلند می‌شود نماز می‌خواند. نفس نماز نخوانده، نفس بسته است. نفس بسته ذکر بگوید انگار نگفته، قرآن بخواند انگار نخوانده، نماز بخواند انگار نخوانده. نفس باید باز باشد تا این ذکر و قرآن و دعا و امثال ذلک اینها بیاید

و تأثیر بگذارد و او را حرکت بدهد و جلو ببرد.

این امور به خصوص این امور، حالا گناهان دیگر هم هست که آن گناهان در این حد و اینها نیست، این یکی از گناهان بسیار مهمّی است از آن گناهانی که در نفس تأثیر می‌گذارد این است. گناه متعدد داریم و هست که هرکدام اینها کدورت می‌آورند ظلمت می‌آورند، ولی بعضی از اینها خیلی تأثیرگذار هستند، انگار می‌آیند این را می‌بندند دیگر به‌طور کل می‌بندند. یکی از آنها این است، یکی از آنها اذیت کردن مؤمن است، آزار مؤمن است، آزار به مظلوم است، [آزار] یتیم هست. اینها چیزهایی‌است که خیلی تأثیرگذار هستند. و خدا از این کار خیلی بدش می‌آید خیلی، نیست خدا خودش ستار است، وقتی که ببیند برخلاف این صفتش در خارج تحقق پیدا کرده خدا خیلی ناراحت می‌شود و خیلی بدش می‌آید و می‌گذارد در کاسه همان شخص، به حسابش می‌گذارد.

این از جمله مسائلی است که خدا نسبت به این قضیه کوتاه نمی‌آید. لذا تأکید بزرگان همیشه روی این قضیه بوده است همیشه تأکید می‌کردند سرتان

پایین فقط به خودتان نگاه کنید، به کسی دیگر نگاه نکنید. فقط راه خودتان را بروید فقط متوجّه خودتان بشوید. تا شما را وکیل و وصی کسی نکردند به شما چه مربوط است بیایید سرک بکشید ببینید فلان‌کس چه کار می‌کند فلان‌کس چه کار می‌کند!

ظاهراً وقتی که در کربلا بودیم یک شخصی آنجا بود البته بعد هم مطرود شد و آقای حدّاد دیگر او را از منزل خودشان بیرونش کردند و از خودشان راندند این رفته بود نسبت به یکی از همان اشخاصی که رفت‌وآمد داشتند یک عیبی پیدا کرده بود: بله، فلانی فلان کار را می‌کند، فلان مسئله دارد چی چی دارد! وقتی آمد برای مرحوم آقا نقل کرد ایشان خیلی ناراحت شدند، گفتند: اصلًا کی به تو گفته که بروی این کارها را انجام بدهی؟ دنبال این چیز باشی بخواهی نقطه ضعف بگیری؟ کی تو را مأمور این کار کرده بود؟ حالا این با یک نفر در آنجا اختلاف داشت و می‌خواست آن را به یک کیفیتی اصلًا از آنجا براند، آن نه تنها رانده نشد بلکه خودش رانده شد. ببینید، دنیا حساب و کتاب دارد، این نیست که هر کسی هر

کاری بخواهد بتواند انجام بدهد، آن هم اینجا در این حساب و در این برنامه!

فَلَوِ اطَّلَعَ الیومَ عَلَی ذَنبِی غَیرُک مَا فَعَلتُهُ اگر بر گناه من غیر از تو آگاه می‌شدند انجام نمی‌دادم و اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتم هم اجتناب می‌کردم.

إن‌شاءاللَه دیگر باید ببینیم که باقی مطالب به چه کیفیتی هست.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد